# عنوان بصری:‌ مجلس شصت و هشتم‌

أعوذبالله من الشیطان الرجیم‌

بسم الله الرحمن الرحیم‌

وصلّى الله على سیدنا و نبینا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة على أعدائهم أجمعین‌

 «قال امامنا الصادق علیه‌السّلام: حقیقة العبودیةِ ان لَایرَى العَبدُ لِنفسِهِ فِیما خَوَّلَهُ اللهُ مِلْکاً، لِانَّ العَبِید لَایکوُنُ لَهُم مِلک، یرَونَ المَالَ مَالَ الله، یضَعُونَهُ حَیثُ امَرَهُمُ الله بِهِ؛ وَلَایدَبِّرُ العَبدُ لِنَفسِهِ تَدبِیراً؛

 بنده براى خود تدبیرى نباید بیندیشد.»

 در جلسات گذشته راجع به كیفیت ترتیب امور براساس مسلك شرع و مسلك عرفان حقیقى ـ كه همان شرع است و شرع همان عرفان است و این دو از هم جدا نشدنى و لاینفكّ هستند ـ مطالبى عرض شد: اشتغال و امورى كه انسان در این دنیا باید متكفّل آنها باشد به دو قسمت تقسیم مى‌شود: قسمت كارى یا به عبارت دیگر نحوه ارتباطات انسان با افراد در خارج از منزل، و قسمت دیگر مرتبه مسائل شخصى؛ مسائلى كه در منزل یا آنچه كه در خارج از منزل و بیرون، به خود انسان به عنوان مسائل شخصى مربوط مى‌شود.

 راجع به مسائل خارجى، كیفیت اشتغال و كیفیت عمل عرض شد كه باید به نحوى باشد كه موجب گرفتگى ذهن و استیعاب همه امور انسان را نكند ـ البته راجع به این قضیه كمى صحبت شد ـ بیشتر در مسائل خارجى راجع به تعهّدات و مسائل مشروطه فیمابِین انسان و بین سایر افراد صحبت شد كه على‌رغم آنچه كه مصطلح و معروف است كه شروط و تعهّداتى الزام آور است كه در ضمن عقدِ لازم باشد مانند: بیع و ازدواج. ولى بنابر مبناى دقیق‌تر و متقن‌تر و على‌الخصوص مبناى عرفان فقهى یا فقه عرفانى، مسئله تعهّد والتزام صرفاً در مسائل و در ضمن شروط

 لازمه نمى‌گنجد. هر تعهّدى را كه شخصى به شخص دیگر داشته باشد و هر شرطى را كه شخصى با شخص دیگرى قرار بدهد ولو آن تعهّد، تعهّد ابتدایى باشد، در ضمن عقد نباشد، در ضمن یك معامله‌اى نباشد: [به‌طور مثال‌] امشب من منزل شما مى‌آیم، فردا من براى شما این كار را انجام مى‌دهم، این مسئله بر عهده من، انجام این امور بر عهده من، در تمام این موارد شرعاً واجب است كه انسان به تعهّد خود عمل كند. حالا اگر یك وقتى یك مانع شرعى پیش آمد آن مطلب دیگرى است. ولى شروط ابتدایى یا غیرابتدایى هیچ‌كدام، تفاوتى از نقطه نظر الزام و تعهّد شرعى ندارند.

 بر این اساس یكى از مسائلى را كه به نظر دیدم نسبت به آن مسئله یك‌قدرى صحبت كنم، تعهّدات الهى نسبت به مسائل حقوقى است. در جلسه قبل عرض شد امام مجتبى علیه‌السّلام مى‌فرمایند:

 واعمَل لِدُنیاک کأَنَّک تَعِیشُ أَبَداً وَ اعمَل لآِخِرَتِک کأَنَّک تَمُوتُ غَدا؛[[1]](#footnote-1)

 براى دنیاى خود آن‌چنان باش كه گویى همیشه مى‌خواهى زندگى كنى. غم از دست دادن چیزى را كه به دنبالش هستى ندارى. كسى كه مى‌خواهد براى همیشه در دنیا زندگى كند دیگر غصّه‌اى دارد امروز چیزى را از دست بدهد؟ مى‌گوید امروز از دست دادم هفته دیگر به‌دست مى‌آورم. حالا تَعِیشُ أَبَدا را هم اصلًا نمى‌گوییم. فرض كنید كه مى‌گوییم مانند عمر حضرت خضر علیه‌السّلام. حضرت خضر علیه‌السّلام از زمانى كه به دنیا آمدند تا الآن زنده هستند و تا زمان ظهور حضرت هم هستند و ظهور حضرت را هم درك مى‌كنند. از میان پیامبران سه پیغمبر است كه اینها زنده هستند:

ـ حضرت خضر علیه السلام كه مسلّم است.

ـ حضرت الیاس علیه‌السلام كه طبق بعضى از اخبار ایشان هم حیات دارند و زنده هستند.

ـ و سومى حضرت عیسى علیه‌السلام ایشان هم حیات دارند، منتها نحوه حیات حضرت عیسى با حیات حضرت خضر و الیاس علیهم السلام متفاوت است. حضرت عیسى حیاتى مابین حیات مادى و حیات مثالى و ملكوتى دارند. ولى حضرت خضر و حضرت الیاس حیاتشان حیات ظاهرى مانند ما كه چطور در همین‌جا روى كره زمین زندگى مى‌كنیم آنها هم همین‌طور هستند. ولى تمام اینها در زمان ظهور حضرت بقیه الله ارواحنا فداه مى‌آیند و با آن حضرت هستند و آن حضرت را كمك مى‌كنند.

 حالا فرض كنید یكى حیات و زندگانى حضرت خضر را دارد. بله! دوهزارسال زنده است، حالا نمى‌گوییم تعیش ابدا براى ابد هست. نه، یك كسى دوهزار سال مى‌داند خدا به او امضا داده شما در این دنیا زندگى مى‌كنید حالا این دیگر غصّه‌اى دارد؟ امروز این معامله را ما انجام ندادیم، خب ندادیم یك ماه دیگر انجام مى‌دهیم، سرجایش است. این‌قدر زندگى مى‌كنیم كه این خانه هم از بین برود، چه برسد به اینكه افرادى كه الآن صاحب این خانه هستند اینها یكى پس از دیگرى بمیرند و عمرشان را به ورثه بدهند. ما هستیم سر جایمان، ما هستیم. دیگر انسان غصّه‌اى ندارد، غمى ندارد. چیزى را از دست نمى‌دهد، خیالش نسبت به مسائل و منویاتش جمع است. هیچ‌وقت مسئله‌اى را به دل راه نمى‌دهد، اندیشه‌اى را در خاطر نمى‌گذارند، تشویشى را به دل راه نمى‌دهد كه الآن این مطلب انجام خواهد شد یا انجام نخواهد شد. حضرت مى‌فرماید: نسبت به امور دنیا و تعلقّات دنیوى خودت این‌چنین باش. این مسئله ما را به آن كلام امام صادق علیه‌السّلام نزدیك مى‌كند كه‌

 ان لایدَبّرُ العبدُ لنفسه تدبیراً

 چه معنایى را مى‌خواهد بدهد. بنده براى خود تدبیرى نباید داشته باشد.

 اما نسبت به امور آخرت، امور آخرت یعنى نسبت به تعهّدات شرعى، چه تعهّداتى كه با افراد داریم و یا تعهّداتى كه با خدا داریم، هر دوى اینها داخل در مسائل آخرت است. راجع به مسائل آخرت‌

 کانّک تموت غدا

 ؛ همین فردا مى‌خواهى بمیرى. ببینید مسئله دارد چه اهمیتى پیدا مى‌كند. تعهّدى كه نسبت به افراد داریم. ما نسبت به خودمان تمام تعهّدات را انجام مى‌دهیم ولى نسبت به تعهّدات افراد انگارنه‌انگار هیچ چیزى وجود ندارد. نسبت به تعهّدات مالى اصلًا كأَنّ یك همچنین مسئله‌اى بین ما و بین افراد دیگر انجام نگرفته است. راجع به تعهّدات اخلاقى كارى كه باید براى شخص انجام بدهیم، مسئله‌اى را كه باید براى فردى در نظر بگیریم، شرطى كه انجام شده، مطلبى كه ردوبدل شده اصلًا در ذهن نمى‌آوریم و نسبت به او هیچ‌گونه اقدامى نمى‌كنیم. درحالى‌كه امام مجتبى علیه‌السّلام مى‌فرمایند: باید نسبت به امور آخرتت شب را سر به مُتكا نگذارى و مسئله را به فردا بیندازى، شب را سر به مُتكا نگذارى و با این خیال ... اگر حتى نمى‌توانى در آن موقع، باید در موقع خواب تشویش و اضطراب خواب را از تو برُباید.

 الآن قضیه‌اى به ذهنم آمد گفتم خدمت رفقا عرض كنم تا اینكه نسبت به مسائل اخلاقى و ارتباطات، مطالب یك قدرى بیشتر مورد توجه قرار بگیرد. یك شب در زمان‌هاى سابق ـ من تقریباً سنّم حدود چهارده، پانزده سال بود ـ در مسجد قائم بعد از جلسه تفسیر مرحوم آقا ـ كه ظاهراً تفسیر راتبى داشتند ـ من كنارى نشسته بودم با یكى از همین دوستان صحبت مى‌كردم. دیدم یك قدرى ناراحت است. گفتم: فلانى چرا گرفته‌اى؟ جواب ما را نمى‌دهى؟ گفت: والّا فردا اوّل وقت یك بدهى‌

 دارم و براى این مسئله و قضیه چیزى هم هنوز به دست نیامده است. گفتم: بدهى‌ات چقدر است؟ آن زمان یادم است حدود سیصد و خرده‌اى تومان ـ این قضیه مال سى سال پیش است ـ ما هم كه پول نداشتیم همین‌طورى فقط گوش دادیم. مرحوم آقا از من سؤال كردند كه با فلانى چه صحبتى مى‌كردى؟ درحالى‌كه یك همچنین مسئله‌اى سابقه نداشت ما حرف مى‌زدیم، اما نسبت به این خصوص قضیه ایشان فرمودند: با فلانى چه صحبتى مى‌كردى؟ گفتیم: آقا ایشان یك همچنین حرفى زد، ما از او سؤال كردیم كه شما گرفته‌اى، ناراحتى، چه هستى؟ ایشان گفت: من یك همچنین مشكلى دارم فردا این‌قدر بدهى دارم. ایشان گفتند: زود بیا، بیا منزل من زود این مبلغ را بدهم و برو تا ایشان نرفته‌اند به ایشان بده.

 من با مرحوم آقا آمدیم منزل ـ بین منزل و مسجد تقریباً حدود هفت دقیقه پیاده فاصله بود ـ ما زود مبلغ را از ایشان گرفتیم و آوردیم و به آن شخص بدهیم. آمدم مسجد دیدم ایشان رفته و نیست. من به یكى از دوستان كه در خیابان سعدى مغازه‌اى داشت مراجعه كردم و گفتم آقا این مبلغ را شما بگیر و برو به فلانى بده. فردا ایشان این بدهى را دارد كه بپردازد. به ایشان دادم و به منزل آمدم. مرحوم آقا فرمودند: چكار كردى؟ گفتم كه رفتم مسجد دیدم نبود، به فلانى دادم گفتم كه این را به ایشان بده. گفتند: به او گفتى همین امشب بده به دست ایشان؟ گفتم: نه. گفتند: چرا نگفتى؟ چرا نگفتى تا اینكه این امشب سر را راحت به بالین بگذارد؟ التفات مى‌كنید؟! چرا به او نگفتى كه امشب این را بپردازد و برود در منزل و سر راحت به بالین بگذارد، تا صبح در تشویش نباشد.

 درحالتى‌كه مرحوم آقا تعهّدى كه نداشتند به كسى، بدهى به این شخص نداشتند، ولى این را براى كه مى‌گویند؟ این را براى ما مى‌گویند. این عمل را براى ما انجام مى‌دهند. این مسئله را براى ما انجام مى‌دهند. انسان نسبت به تعهّداتى كه دارد:

 اگر ما به یك شخصى مى‌گوییم كه آقا در فلان‌جا مى‌آییم باید در فلان‌جا حضور پیدا كنیم. مسئله‌اى براى ما پیدا مى‌شود و مشكلى پیدا مى‌شود باید به او اطلاع بدهیم تا اینكه او را در انتظار نگذاریم. به یك وسیله باید خبر بدهیم نه اینكه بگوییم كه آقا ما مى‌آییم و بعد هم مسئله به‌طوركلى از آن حیطه عمل خارج بشود و به دست فراموشى سپرده بشود. اگر مى‌گوییم در فلان وقت به شما فلان مطلب را اطلاع مى‌دهیم باید در فلان وقت مسئله را اطلاع داد. اگر قرار است در یك وقت به شخصى تلفن بزنید و مسئله را بگویید، نگویید حالا دو ـ سه ساعت دیگر مسئله انجام مى‌شود. نه، آن شخص الآن در انتظار است و كارهایش را بر اساس قول شما تنظیم كرده و بعد طبعاً كار دیگر پیش مى‌آید.

 یك وقت عده‌اى از آقایان براى دیدن مرحوم آقا از یكى از شهرستان‌ها به مشهد آمده بودند. من خدمت مرحوم آقا حضور داشتم شخصى آمد و گفت كه مى‌خواهند این آقایان خدمت شما برسند و به دیدنتان بیایند. مرحوم آقا به ایشان گفتند: كه در فلان ساعت من منزل هستم. بعد من دیدم ایشان رفتند لباسشان را پوشیدند عمامه سر گذاشتند و در همان اتاق و مكانى كه قرار بود آقایان بیایند در همان‌جا نشستند و به انتظار اینكه اینها مى‌آیند. نیم ساعت گذشت و نیامدند، سه ربع گذشت و نیامدند. یك ساعت تقریباً از قضیه گذشته بود. مرحوم آقا مى‌خواستند حرم بروند، در این موقع آمدند و گفتند: من یك ساعت صبر كردم و اینها نیامدند و به حرم مى‌روم. در منزل را باز كردند و آمدند بیرون. همین‌كه در وسط كوچه رسیدند آن عده از آقایان آمدند كه بعضى از آنها از شهرستان آمده بودند و در میان آنها پیرمرد، مسن و معمّر هم بودند و از وجوه بلاد بودند. مرحوم آقا فرمودند: یك ساعت تأخیر داشتید من به حرم مى‌روم. اینها توقّع یك همچنین مسئله‌اى را نداشتند. حالا اینها خیال كردند آقا هم مثل اینها توى منزل بگیرند

 بنشینند و چپق چاق كند و قلیان بكشند، پایشان را بیندازند روى آن پایشان، حالا آقا آمد نیامد هر وقت یك درى زدند یك زنگى را زدند! آقا زندگى دارد، كار دارد، برنامه دارد. [آقا فرمودند] من حرم مى‌روم. اینها خیلى متعجب شدند. بعد گفتند: بسیار خب، یك ربع مى‌توانم بمانم بفرمایید، برگشتند. دیدند خیلى احترام گذاشتند و الّا ما از آقا توقّع داشتیم بگذارند بروند دیگر. آمدند در آنجا و سر یك ربع برخاستند. گفتند كه حرم من دیر مى‌شود و باید بروم. التفات مى‌كنید؟ درحالى‌كه هیچ عذرى هم براى آنها نبود چون اگر عذر داشتند مى‌گفتند كه آقا فلان قضیه پیش آمد نتوانستیم بیاییم.

 یك شب به یك بنده خدایى قول دادیم ـ این را براى تفنّن مى‌گویم ـ بنده خدا مریض بود البته مریض نبود ولى نیمچه مریض بود! حالا یك زكامى گرفته بود، زكام كه مرض نیست، آقایان این مقدار را قبول دارند كه زكام مرض نیست! ما مى‌خواستیم به اتفاق یك كسى براى دیدن ایشان برویم. وقتى‌كه مى‌خواستم حركت كنم مرحوم آقا مرا صدا زدند و گفتند كه شما به فلان‌جا برو و این كار را انجام بده. من دیدم امر ایشان اهمّ از دیدن آن شخص است. به یك نفر اطلاع دادم گفتم به ایشان بگویید كه ممكن است ما دیر بیاییم. آن شخص نگفت. حالا مسئله‌اى نیست. حالا یك‌قدرى هم دیرتر شد اشكالى ندارد، مهم نیست.

 ما رفتیم آن كار را انجام دادیم و بیاییم تقریباً یك سه ربعى از وقت گذشته بود. وقتى‌كه رفتیم دیدیم آن شخص آمد دم در: سلامٌ‌علیكم. گفتیم سلام. گفت: آقا ما سه ربع معطّل شما شدیم و نیامدید. گفتیم: بله، حالا ما را راه مى‌دهید یا برگردیم؟ گفت: نه حالا بفرمایید. گفتیم: بسیار خب. آمدیم نشستیم. یك حمله‌اى كرد و حالا هر تكى یك پاتكى دارد! گفتم: اوّلًا جناب‌عالى از ما نپرسیدید كه براى چه نیامدید؟ بالاخره این را باید شما سؤال كنید. آیا تسامح بوده، تنبلى بوده،

 مسامحه‌اى در كاربوده یا اینكه مسئله‌اى پیش آمده؟ پس یك، هیچ. این اولًا. ثانیاً ما به دنبال كارى رفته بودیم كه به نظر شما، انجام آن كار طبق معتقدات خودتان از آمدن و زیارت شما مهم‌تر بوده است و جهتش هم این است كه ما دستور و امر پدرمان را انجام دادیم و شما هم قبول دارید كه در جایى كه امر تعارض كند بین آمدن وانجام امور عادى و اطاعت از پدر مخصوصاً یك همچنین پدرى، تقّدم با آن مسئله است این دو. ثالثاً شما چقدر مى‌خواستید براى ما وقت بگذارید ما بیاییم در اینجا؟ مثلًا گفت: یك ساعت. گفتم: ما حالا یك ساعت نمى‌گوییم، مى‌گوییم نیم ساعت، ما نیم ساعت مى‌بایست در اینجا بمانیم دیگر، ـ نیم ساعت دیر شد، سه ربع، دیر نشده اشتباه كردم ـ ما نیم ساعت مى‌خواستیم بمانیم، آن نیم ساعت را شما به پاى آمدن ما حساب كن. یك شربت خوردیم خداحافظ شما، آمدیم بیرون. مگر شما نمى‌خواستید نیم ساعت ما را ببینید چه مى‌خواستى بگویى؟ همین‌طور تماشا كنیم دیگر. حالا فرض كن ما نیم ساعت آمدیم، از خواب شما دیر نشده از كار شما نیفتاده! ما مى‌رویم. گفت: نه نه نمى‌شود بروید. گفتم: نه دیگر ما نیم ساعت مى‌خواستیم بمانیم حالا نیم ساعت را در اینجا ماندیم و مى‌رویم. براى تفنّن خدمت رفقا عرض كردم.

 على‌كل‌حال، رعایت تعهّدات و رعایت مسائل متعهّده فیمابین، شرعاً واجب است و افراد باید نسبت به این مسئله تعهّد داشته باشند. این قضیه باید در همه مسائل به نحو جدّى و بسیار مهم ادامه داشته باشد و همان‌طورى كه در جلسات گذشته عرض كردم انجام این‌گونه امور و تعهّد نسبت به این‌گونه مسائل، یك نوع چرخش و تغییر و تبدیل در نفس انسان به وجود مى‌آورد كه آن تغییر و تبدیل براى ثبات انسان در مسیر بسیار اهمیت دارد. افرادى كه نسبت به مسائل مُتعهّده فیمابین چندان توجهى ندارند، نسبت به مسائل سلوكى هم حركتى ابدا نخواهند داشت.

 افرادى كه نسبت به شرایط فیمابین چندان التزامى را به خود نمى‌پذیرند نسبت به مسائل سلوكى هیچ نوع ترقّى براى آنها نخواهد بود.

 مسئله دیگر نسبت به تعهّدات الهى است. انسان از نقطه نظر تكالیف شرعى نسبت به پروردگار تعهّداتى دارد. هر شخص یك تعهّدى دارد، هر فرد یك تعهّدى دارد. كاسب نسبت به تعهّدات الهى تعهّدى دارد، پزشك نسبت به تعهّدات یك تعهّد خاصّ به خود دارد، تاجر تعهّدات خاصّ به خودش را دارد كه البته این نوع تعهّدات مقدارى بیان شده و مقدارى بیان نشده. مقدارى از این تعهّدات، تعهدّات شرعى و الزامى است. مقدارى از این تعهدّات، تعهّدات اخلاقى است. یك طالب علوم دینى و یك عالم دین نسبت به تعهّدات الهى تعهّدات خاصّ به خودش را دارد و باید از عهده این تعهّدات بیرون بیاید. تمام افراد از نقطه نظر تعهّدات الهى، چه مادى و چه غیر مادى باید از عهده بر بیایند.

 از جمله از تعهّداتى كه افراد و اشخاص نسبت به پروردگار دارند مسائل حقوقى آنهاست. راجع به این مسئله مناسب مى‌بینم چند جمله‌اى عرض كنم؛ چون احساس مى‌كنم این مسئله آن‌طور كه بایدوشاید موقعیت خودش را در میان ما مسلمانان و پیروان مكتب اهل بیت باز نیافته. نسبت به مسائل حقوقى كه تقسیم مى‌شود به مسائل الزامى مانند: خمس، زكات، كفارات، صدقات واجبه، انفاق‌هاى واجب به‌صورت نذر یا غیر نذر، تعهّدات الهى، اینها مسائلى است كه یك مسلمان باید نهایت دقت و اهتمام را به اداء این تعهّدات داشته باشد. كسى كه بر ذمّه او حقوق الهى تعلّق مى‌گیرد شرعاً جایز نیست این حقوق را به تأخیر بیندازد و حرام است. تأخیر در پرداخت این حقوق موجب اثرات تكوینى در زندگى و ضیق نفس و كدورت و ضیق معیشت و مسائل تكوینى دیگر در نفوس و در عائله و خانواده و خلط شدن حلال و حرام خواهد شد.

 مردم خیال مى‌كنند كه اگر یك حقّ شرعى بر اموال آنها تعلّق بگیرد این یك حقى است در خارج از محیط زندگى. زندگى را به هر نحوى اداره كنند با كمال آسایش و آرامش و رفاه، هر مسافرتى كه مى‌خواهند بروند، به هر سفرى كه مى‌خواهند بروند، هر چیزى را كه مى‌خواهند بخرند، هر نوع وسیله‌اى براى خود فراهم كنند، وسیله ایاب و ذهاب براى خود فراهم كنند، زندگى آنها به نحو مطلوبى باشد حالا در آینده یك مال باد آورده‌اى اگر آمد و دیگر همه چیز تأمین بود آنگاه بشود یا نشود این را انسان بپردازد! نخیر، مسئله این‌طور نیست. كسى كه بر او حقوق الهى تعلق مى‌گیرد باید در اداء آن حقوق حتى از نانى كه به منزل مى‌آورد اهتمامش بیشتر باشد. حتى از آن وسایلى را كه به منزل مى‌آورد اهتمام او باید بیشتر باشد. چرا؟ این حقوق چه زكات چه كفّارات، چه نذر و یا حقوق امام علیه‌السّلام، اینها اموالى است كه مصارف خاصّ به خود را دارد و باید در آن مواردى كه مورد نظر مجتهد است خرج شود. دخل و تصرّف در آن مال بدون نظر مجتهد جامع الشرایط شرعاً حرام است.

 دیده شده بعضى‌ها مى‌آیند مى‌گویند كه آقا این اموال و حقوق است و ما مى‌خواهیم در فلان مورد صرف بكنیم! شما بیخود مى‌خواهید در فلان مورد صرف بشود! شما حقّ تصرّف ندارید! شما مى‌توانید از جیب مبارك خودتان آن مقدارى كه مورد نظر است در فلان مورد صرف كنید كسى جلوى شما را هم نگرفته خیلى هم كار پسندیده و خوبى كردید. چرا در كار امام علیه‌السّلام دخالت مى‌كنید؟ چرا در اختیار او تضییق بوجود مى‌آورید؟ او مى‌خواهد این مال را به جوى بیندازد به شما چه مربوط است؟ او مى‌خواهد این مال را به دریا بیندازد به شما چه ارتباطى دارد؟ او مى‌خواهد در فلان مورد صرف كند، در فلان بیمارستان صرف كند. نخیر یك همچنین مسئله‌اى نیست.

 بعضى‌ها آمده و سؤال مى‌كردند: آقا در نزدیكى منزل ما حسینیه‌اى مى‌خواهد درست بشود و به ما مى‌گویند كه براى این حسینیه مقدارى كمك كنید آیا ما مى‌توانیم از این مال بپردازیم؟ بنده گفتم: نخیر، نمى‌توانید بپردازید. گفتند: چه كار كنیم؟ گفتم: از جیب مبارك بپردازید. چه اشكالى دارد؟ روغن چراغ ریخته را نذر امامزاده مى‌كنند! حالا كه این مال قرار است خارج بشود ما بیاییم این مال را صرف در حسینیه كنیم. ساختن حسینیه مستحب است پرداخت حقوق واجب است. مى‌خواهى به امام حسین كمك كنى از جیب مبارك بده شما باید از امام حسین تشكر كنید كه توفیق داده به این نعمت و ثواب برسید نه اینكه امام حسین از شما تشكر كند نخیر، یك همچنین حرف‌هایى هم نیست.

 یا مى‌گویند آقا فلان قضیه‌اى اتفاق افتاده اجازه مى‌دهید ما بپردازیم؟ نخیر، اجازه نمى‌دهیم. دست من نیست اجازه بدهم یا ندهم. فلان شخص فلان كار را انجام داده ماشینش سرنگون شده، آیا بپردازیم؟ رفیقت است دلت برایش مى‌سوزد از جیبت بده. چرا مى‌خواهى از جیب ...؟ این مسائلى را كه عرض مى‌كنم چون این مسائل به گوش شما نمى‌رسد من مجبورم بگویم و الّا گفتن این مسائل براى خود من هم مشكل است. درست شد؟ كسى كه مال امام علیه‌السّلام یا زكات و یا سایر حقوق الهى بر ذمّه دارد نمى‌تواند براى مجتهد در مصرف و در موارد مصرف تكلیف تعیین كند. آقا این را در فلان مورد صرف كنید، آقا آن را در فلان مورد صرف كنید نخیر. حقّ ندارد.

 یك قضیه‌اى الآن به نظرم آمد كه در زمان گذشته بعضى از افراد و آقایان راجع به استفاده بعضى از مكان‌ها براى بعضى از دروس اشكال مى‌كردند كه ـ البته این قضیه مربوط به سابق است الآن دیگر كمتر این مطالب وجود دارد گرچه بى هیچى نیست ولیكن خیلى كم شده است ـ آقا این مدرسه از اموال امام علیه‌السّلام ساخته شده‌

 باید مثلًا این نحوه از دروس در اینجا باشد و غیر از اینها مورد نظر نیست و افرادى كه مى‌آیند و این اموال را براى صرف در مصارف امام علیه‌السّلام مى‌آورند اینها مایلند بر اینكه این اموال در این‌گونه از علوم، در این‌گونه از درس‌ها، در این‌گونه از مسائل و مطالب و مبانى و عقائد صرف شود نه غیر اینها. این قضیه را به مرحوم علّامه طباطبایى ـ رضوان الله علیه ـ گفته بودند و راجع به تدریس دروس فلسفه كه در زمان سابق یك نوع تحجّر و تنگ نگرى در این مسئله وجود داشت این‌گونه مطالب مطرح مى‌شد. مرحوم علّامه طباطبایى در پاسخ فرمودند: آن كسانى كه این اموال را مى‌آورند آیا آنها مجتهدند یا مقلِّدند؟ مجتهد كه نیستند چون خود مجتهد مى‌تواند آن مال را در هر موردى كه صلاح مى‌داند در همان مورد خرج كند. پس مقلِّد هستند وقتى‌كه مقلّد هستند آنها به چه دلیل یك همچنین اجازه‌اى را به خود مى‌دهند تا اینكه به مجتهد خود و مرجع خود تعیین تكلیف كنند و او را ملزم كنند براى اینكه در یك همچنین موردى استفاده شود این مسئله صحیح نیست.

 بنابراین واجب است شرعاً به شخصى كه حقوق الهى تعلّق مى‌گیرد همگام با معیشت خود و با استدامه زندگى خود نسبت به اداء این حقوق الهى نهایت جدّیت را داشته باشد و الّا هر روزى كه مى‌گذرد مرتكب حرامى شده است و باید پاسخ‌گو باشد. اگر مى‌تواند قرض كند باید برود قرض كند و بیاید و حقوقش را بپردازد و كم‌كم بپردازد. چطور اگر شخصى مبتلا به یك ناراحتى بشود مبتلا به یك عملى بشود، مبتلا به یك صدمه‌اى بشود، منزل [عیال‌] او خود او، اگر مریض بشود و مخارج او دو ـ سه میلیون براى بیمارستان و سایر مسائل طول بكشد و یا اینكه منزل او دچار صدمه بشود و براى اصلاح او فلان مبلغ را باید بگیرد، نمى‌رود قرض كند یا صبر مى‌كند بمیرد؟! هان؟ مى‌رود قرض مى‌كند و آن مبلغ را مى‌پردازد و كم‌كم آن مبلغ را به همان صاحبش ردّ مى‌كند صبر نمى‌كند كه بمیرد. قلبى را كه‌

 مى‌گویند اگر عمل نكنى از كار مى‌ایستد انسان صبر نمى‌كند یك مال باد آورده‌اى بیاید و بعد او را در این‌گونه امور صرف كند. فوراً مى‌رود قرض مى‌كند. انسان نسبت به اداى حقوق شرعى باید این‌گونه باشد. باید برود قرض كند بیاید بپردازد بعد كم‌كم در طول مدت به آن شخص طلبكار بدهى خودش را مى‌پردازد.

 چرا ما آن كار را مى‌كنیم و این كار را نمى‌كنیم؟ چون بدن را بر دینمان ترجیح مى‌دهیم، زندگى جسم را بر زندگى روح ترجیح مى‌دهیم. نسبت به آخرت با نسبت به دنیا تفاوت مى‌گذاریم. درست آنچه را كه امام‌مجتبى علیه‌السّلام مى‌فرمایند ما براى آخرت‌

 کانّک تعیش ابدا

 عمل مى‌كنیم و براى دنیاى خودمان، سلامتى خودمان، مسائلى را كه مى‌گذرد در دور و بر خودمان‌

 کانّک تموت غدا

 مثل اینكه فردا دارى مى‌میرى عمل مى‌كنیم و این خلاف است. هم خلاف شرع است و هم خلاف دستور سلوك. ولى امام علیه‌السّلام این كار را نمى‌كند. پیروان او باید متوجه این نكته باشند كه نسبت به این قضیه اهتمام داشته باشند.

 در زمان سابق مى‌آمدند الآن هم هستند! آقایان ما نمى‌توانیم خودمان را گول بزنیم. ما در اینجا نیامدیم تا اینكه با بیان بعضى از مطالب و عدم بیان بعضى از مطالب مجلس را بگذرانیم. ما در اینجا نیامدیم تا روى بعضى از مسائل را پرده بپوشانیم و پرده از روى بعضى از مطالب باز كنیم! مسئله باید آنچه را كه مورد نظر اولیاء دین و بزرگان دین هست و همان‌طورى كه به صراحت بیان شده و صحبت شده به همان كیفیت باید بیان شود.

 هم راجع به امام صادق علیه‌السّلام این مسئله هست و هم راجع به امام سجّاد علیه‌السّلام. یكى از اصحاب امام سجّاد علیه‌السّلام در مدینه خدمت حضرت مى‌رسد و از همسایه او كه یكى از دوستان او بوده از عمّال آنها بوده مى‌آید راجع به آن حضرت شكوه و گلایه مى‌كند كه فلان شخص خیلى حالش بد است. خیلى‌

 اوضاعش بهم ریخته. اصلًا نمى‌داند چطور روز و شب را مى‌گذراند. اصلًا حال و هوا ندارد. یأس بر او چیره شده، زندگى او دیگر مختل شده. حضرت مى‌فرمایند: چطور؟ این شخص در این‌گونه مسائل و اینها بود. كارهایى انجام داده، كسى كه عامل حكومت باشد خیلى وظیفه سنگینى دارد! آن هم حكومت بنى‌امیه كه اصل و اساسش بر فساد و غصب و ظلم و اجحاف بر مردم و بر ترجیح روابط بر ضوابط و غصب اموال مردم و گرفتن حقوق و از بین بردن تمام تعهّدات و ارزش‌ها بر اساس تعلّقات و تخیلات مادّى و صِرف پیشبرد حكومت بخواهد انجام بشود. خیلى مشكل است. رفتن در یك همچنین حكومتى واویلاست! رفتن در یك همچنین حكومتى عواقب موبقه دارد. شما رفتى در حكومت بنى‌امیه، در حكومت معاویه، در حكومت یزید، در حكومت بنى مروان در آنجا دارى خدمت مى‌كنى خراج مى‌گیرى، مالیات مى‌گیرى این را به زندان مى‌اندازى، آن را اعدام مى‌كنى، آن را چه مى‌كنى، آن را چه مى‌كنى. هان؟! خیال كردى این دنیا یك روزى سر نمى‌آید؟! این دنیا تمام نمى‌شود؟ وجدان خودت را هم مى‌توانى سركوب كنى؟

 به امام سجاد علیه‌السّلام عرض مى‌كند كه تمام زندگى او مختل شده و اصلًا دست از دنیا شسته و خود را جهنّمى مى‌داند. در منزل نشسته، دیگر رحمت پروردگار را بر خود مسدود مى‌بیند و قلب خود را مستعد براى رحمت نمى‌بیند. حضرت مى‌فرمایند: نه، این راه دارد. امام علیه‌السّلام طبیب است. امام علیه‌السّلام طبیب است، پزشك است، دستور مى‌دهد. دستور امام علیه‌السّلام حیات بخش است، نجات مى‌دهد، از جهل بیرون مى‌آورد، از گرفتارى‌هاى نفس بیرون مى‌آورد، زنده مى‌كند محیى است.

 مى‌فرمایید چكار كنم؟ چه مى‌گویید چه مى‌فرمایید؟ حضرت مى‌فرمایند: برو به او بگو آن اموالى را كه از مردم گرفته‌اى تمام آنها را باید برگردانى، هرچه را كه‌

 گرفته‌اى باید برگردانى، و آنهایى را كه ممكن است به دست تو اعدام شده باشند دیه آنها را باید بپردازى اگر دیه را هم قبول نكردند دیه‌شان را بینداز در منزل و برو. تا اینكه رضایت همه افراد را جلب كنى. اگر این كار را كردى از این مسئولیت سنگین و از این وزر و وبالى كه كمر تو را شكسته است و راه رحمت الهى را بر تو بسته است از این نجات پیدا مى‌كنى از این مى‌آیى بیرون.

 آن شخص آمد به رفیقش مژده داد كه رفتم در خدمت حضرت سجّاد علیه‌السّلام و احوال تو را به حضرت عرض كردم حضرت این‌طور دستور دادند ـ نظیر این قضیه براى امام صادق علیه‌السّلام هم اتفاق افتاد با مختصر تفاوتى ـ شخص بالفور از جاى خود برخاست. دستور امام است دیگر. او مى‌داند دیگر تمام آنچه را كه قبلًا بوده تمام شد. یزید رفت، معاویه رفت، عبدالملك مروان رفت، مروان رفت، اینها همه رفتند. آن كسى كه باقى است امام سجّاد علیه‌السّلام است كه باقى است. اگر آنها اصل بودند پس چرا دیگر ناراحتى؟ برو آن دنیا یقه آنها را بگیر. اگر آنها اصل بودند و آنها همه مسئله را داشتند چرا باید ناراحت باشى؟ پس معلوم است همه آنها حباب بود! همه آنها پُف‌هاى روى آب بود، همه آنها زَبَد بود كف‌هاى روى آب! دیدید در دریا موج مى‌آید یك كف‌هایى، چند ثانیه صبر مى‌كنید مى‌بینید اثرى از آن كف‌ها نیست. چه شد؟ همه اینها حباب است. تو خود را به آن حباب‌ها بسته بودى و به آن حباب‌ها دل خوش كرده بودى الآن حباب نیست. برو حباب را بدست بیاور!

 آن كسى كه هست و مى‌ماند او امام سجّاد علیه‌السّلام است او مى‌ماند. او امام صادق علیه‌السّلام است كه مى‌ماند. اما حباب‌ها یكى پس از دیگرى مى‌آیند و از بین مى‌روند. آنكه باقى مى‌ماند امام زمان علیه‌السّلام است كه همیشه باقى است. بقا او به بقاء اله است، بقاء امام زمان علیه‌السّلام به بقاء خداست. من و شما همه‌

 مى‌رویم. هم ما مى‌میریم هم شما مى‌میرید خاطر جمع، مى‌خواهید امضا كنم همه ما مى‌میریم؟! نیاز به امضا ندارد روشن است دیگر. ان‌شاءالله با سعادت و با ولایت امام زمان علیه‌السّلام بمیریم ها. آن مهم است. با محبّت امام زمان علیه‌السّلام انسان باید از این دنیا برود. آن وقت آن مردن مُردنى است كه دیگر گریه ندارد. مردنى است كه خنده دارد و خوشى دارد و كیف دارد و عیش دارد. به قول مرحوم آقا دهل دارد و با دهل و از این ... آن وقتى‌كه در بیمارستان بودند به ما فرمودند: وقتى‌كه ما مى‌میریم گریه نكنید، فلان نكنید چكار نكنید، این حرف‌ها چیست؟ با دهل و بزن و بكوب ما را ببرید! بعد فرمودند كه فلانى ما خوشیم، ما خوشیم. شما نگاه كنید بینید كه ما چه وضعى داریم اگر دیدید كه ما ناراحت و غمناك هستیم شما هم بزنید ـ این را من دارم مى‌گویم، این را من اضافه مى‌كنم ـ اگر دیدید ما داریم با ناراحتى وگریه و ضجّه مى‌رویم شما هم بزنید توى سرتان، اگر دیدید ما داریم با دهل و بزن و بكوب مى‌رویم شما هم دیگر گریه نكنید. بله؟!

 این مسئله خیلى مهم است ها! كه یك شخصى بیاید و حالش حال مستى و خوشى و عیش و روح و رضوان ـ همان‌طورى كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در اوصاف متقین مى‌فرمایند آن‌طور باشد ـ یا اینكه یك كسى را مى‌خواهند بِكِشند. مگر مى‌آید آقا. طناب مى‌آورند طناب را پاره مى‌كند، زنجیر مى‌آورند زنجیر را پاره مى‌كند. زورش خیلى زیاد است. از ملائكه زورش بیشتر است. چرا؟ تعلّقاتش بیشتر است. هر تعلّقى كه دارد یك زنجیریست به این كلفتى. زنجیرى كه با آن كشتى را مى‌كشند چه زنجیر است؟ طناب كه نیست. ولى نمى‌توانند او را بِكشند. اینجاست كه دیگر جناب عزرائیل مى‌آید و چه بر سر او مى‌آورد دیگر خدا مى‌داند. مى‌خواهد یكى‌یكى این را از این تعلّقات بیرون بِكشد، در نمى‌آید. تعلّق به مال،

 تعلّق به ... نفس آمده سفت شده، نفس دیگر نمى‌تواند بگذرد، نفس آمده جمع كرده، نفس آمده تعلّق پیدا كرده دیگر نمى‌تواند از این مسائل بگذرد.

 مرحوم آقا مى‌فرمودند: مى‌آمدند سراغ ما و مى‌گفتند كه آقا این مقدار حقوق چقدر مى‌شود؟ مثلًا این مقدار مى‌شود. بعد شروع مى‌كردند چانه زدن. آقا مى‌شود این مقدار كم كنید؟ آقا مى‌شود این مقدار ببخشید؟ ما پیش فلان آقا رفتیم ثلثش را به ما بخشید. ایشان مى‌گفتند به من چه مربوط است او بخشید! برو پیش همان. آقا فلان آقا نصف مال را مى‌بخشد. فلان آقا ثلث مال را مى‌بخشد. فلان آقا چطور مى‌كند. از این چیزها هست‌ها. این مقدار را مى‌بخشیم! این مقدار را حلال مى‌كنیم! این مقدار را دست گردان مى‌كنیم! نمى‌دانیم دست گردان از كى باب شده؟! این مقدار را فلان مى‌كنیم! نخیر، مرحوم آقا مى‌فرمودند: یكى از اینها آمده بود و به من این را گفت. من گفتم: آقاى فلان من با شما همراهى مى‌كنم در این دنیا و در آن دنیا تا دم در جهنّم، دم در جهنّم دیگر بنده عذرخواهى مى‌كنم. جناب‌عالى باید تشریف ببرید. این را دیگر پزشك به من اجازه نداده كه بنده وارد جهنّم بشوم. جناب‌عالى مزاجتان مناسب هست آن دیگر در اختیار خود شماست. من تا دم در جهنّم با شما مى‌آیم. فلان آقا كه فلان مال را بخشیده است شاید با شما هم تا جهنّم هم تشریف بیاورند! چه اشكالى دارد؟ یك كسى مى‌خواهد جایش گرم باشد، نرم باشد، گرم باشد. ولى ما نه، ما آن دنیا نمى‌خواهیم جایمان گرم باشد البته آن‌طور. جاى معتدل، هان! مسئله این است آقا!

 نسبت به مسائل باید كمال اهتمام را داشت. كسانى كه مى‌آیند و مى‌خواهند آن حقوق را به نحوى بپردازند كه در دراز مدت باشد باید بدانند به آن مقدارى كه این طول مى‌كشد به همان مقدار مسائل بر این افزوده مى‌شود. این‌طور نیست. بعضى‌ها خیال مى‌كنند همین‌طور مى‌آیند در یك مدت درازى این را بپردازند به همان‌

 مقدارى كه چند سال پیش بوده، نخیر. به همان تورّمى‌كه بر مال تعلّق مى‌گیرد، به همان تورّم باید بپردازند.

 مگر ما در این دنیا این كار را نمى‌كنیم؟ مگر الآن این كار را نمى‌كنند؟ دیروز یكى از دوستان مى‌گفت كه در یك قضیه‌اى در یك امكنه، یك پولى را از یك شخصى مى‌خواست حدود صدهزار تومان هم بود. این صدهزارتومان به یك مشكل مى‌خورد و بعد از پانزده ـ بیست روز كه دوباره مطالبه مى‌كند هشت هزار و خرده‌اى هم براى آن صدهزارتومان اضافه مى‌كنند مى‌گویند پانزده روز دیر شده. درست شد؟ اینها این كار را مى‌كنند. اما ما باید متوجه و مواظب باشیم كه مسئله خیلى از این حرف‌ها مهم‌تر است. انسان باید نسبت به این مسائل نهایت دقت را داشته باشد كه خود را از گرو این مطالب بیرون بیاورد.

 بنابراین، مى‌توان گفت اداء حقوق مانند اداء ضرورى‌ترین مسائل زندگى بر عهده انسان، واجب است؛ یعنى اگر كسى از نظر شرعى اداء حقّى به گردنش هست، از آن طرف مى‌خواهد دخترى را به ازدواج بدهد نمى‌تواند براى او جهیزیه بخرد، اول باید حقّ شرعى را بپردازد بعد برود جهیزیه بخرد. كسى كه حقّ شرعى بر ذمه‌اش است نمى‌تواند مسافرت برود، اول باید حقّ شرعى را بپردازد، مگر به آن مقدارى كه مجتهد تشخیص بدهد كه مى‌تواند مهلت محدود طبق شرایط او و شرایط زندگى براى او تعیین كند و از این مهلت تجاوز، حرام است. به این مقدار محدود فقط مى‌تواند آن هم با اجازه مجتهد نه سر خود. و اگر این مسئله نخواهد ادا بشود عواقب موبقه‌اى براى انسان بوجود مى‌آورد.

 الآن مى‌خواستم یك مطلبى را از مرحوم آقا نقل كنم ولى بعد نقل مى‌كنم. یكى از همین مسائل مسئله حج است. مسئله حج جزء حقوق الهى است. متأسفانه ما با این مسئله خیلى سُست برخورد مى‌كنیم. آن مقدار كه در روایات نسبت به این مسئله‌

 تأكید شده است در كمتر مسئله‌اى این تأكیدات آمده است. ما در هیچ كجا (روایتى) نداریم كه اگر شخص این قضیه (حج) را ترك بكند بیایند به او بگویند در موقع احتضار تو بر دین پیغمبر از دنیا نرفتى، یا دین مسیحیت را قبول كن یا دین یهود را.[[2]](#footnote-2) این قدر این مسئله مهم است. براى كسى كه واجب است كه مكّه برود و استطاعت دارد یك روز نباید به تأخیر بیندازد. یكى از اشتباهاتى كه ما مى‌كنیم این است كه الآن براى حج در شرایط فعلى ثبت نام مى‌كنند و طبق آن ثبت نام، چند سال دیگر مى‌برند. اما براى كسى كه مى‌تواند به مكّه برود ولو با صرف مبالغ بیشتر ولو صد میلیون بخواهد بپردازد، یك سال را نمى‌تواند به سال دیگر بیندازد همان سال باید مكّه برود. جلوى مستطیع را گرفتن و او را از رفتن به مكّه باز داشتن، شرعاً حرام است. باید مستطیع به مكّه برود به هر مقدارى هم كه مى‌خواهد خرج بكند باید مكّه برود. حجّ واجب را باید انجام بدهد. ما خیال مى‌كنیم مسئله حج مانند مسئله زكات و اینها مى‌ماند، پول گیر آوردیم بپردازیم، گیر نیاوردیم نپردازیم.

 یكى ازاشتباهات بسیار مهمّى كه الآن در مسئله فقهى مى‌شود این است كه ما در مسئله استطاعت به مفهوم شرعى و به مصداق شرعى آن، آن‌طورى كه بایدوشاید نرسیده‌ایم. ... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ ... آل‌عمران، ٩٧ مى‌دانید یعنى چه؟ تعهّدى است كه خداوند از مردم گرفته است بر هر كسى كه مستطیع بشود كه باید به مكّه برود. حالا ما مستطیع را چه معنا مى‌كنیم؟ مى‌گوییم اگر یك پولى بدست آوردى بادآورده، همه خرج‌هایت را كردى، زندگیت را به رفاه گذراندى، به هر مسائلى كه خواستى رسیدى، هر گردشى كه خواستى كردى، به آن‌

 طرف دنیا رفتى، تمام مسائل را كه برایت فراهم كردى، جهازیه همه دخترها را هم گرفتى، پول براى ازدواج همه پسرها هم فراهم كردى، براى آنها هم وسائل گرفتى، اگر یك چیزى آن ته قضیه زیاد ماند، آن هم تا موقع اشهر حجّ، شهر شوال، یك درى به تخته نخورد و این پول هم صرف نشد آن موقع حج واجب مى‌شود! آقا این این‌طور نیست.

 مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا در مسئله حج این است: كسى كه بتواند ولو اینكه قرض كند برود. كى گفته كه حتماً بایستى كه پول داشت؟ كسى كه مى‌تواند قرض كند و بعد در طول سال قرض را كم‌كم بپردازد واجب است امسال مكّه برود. این‌طور نیستش كه یك پولى كنار باشد. در روایات استطاعت به حصول زاد و راحله اطلاق شده، كسى كه توشه‌اى داشته باشد براى رفتن و راحله و مركبى داشته باشد براى سوار شدن، این شخص مستطیع است. اما ما هیچ نداریم كه آن زاد و راحله فعلیه و بالفعل باشد. كسى كه مى‌تواند تحصیل كند كسى كه پول دارد، كسى كه مى‌تواند قرض كند و بعد در طول سال بپردازد ماهى پنجاه هزار تومان فرض كنید كه بپردازد. هستند خیلى‌ها قرض مى‌دهند. پول دارند نیاز ندارند، انسان قرض مى‌كند از رفیقش قرض مى‌كند. یا مى‌تواند شرایط را به نحوى فراهم كند یك مقدارى از آن اسراف، یك مقدارى از آن زیاده روى‌ها، یك مقدارى از آن مسافرت‌ها بزند و مكّه برود. زیارت امام رضا علیه‌السّلام مستحب است اما اگر این زیارت موجب بشود كه انسان از مكّه بماند نباید برود، باید مكّه برود، مكّه واجب است. خود امام علیه السّلام مى‌فرماید باید مكّه بروى.

 حالا من آنچه را كه بعضى از بزرگان راجع به حجّ واجب فرموده‌اند را به شما نمى‌گویم این مقدار را فعلًا بالاجمال مى‌گویم كه مسئله حج آن قدر مهم است و آن قدر اهمیت دارد كه اگر من به شما مى‌گفتم چقدر این مسئله حج مهم است اگر

 پیاده هم شده بود شما مى‌رفتید. این اثر را دارد. آن‌وقت الآن ما در بعضى از موارد مى‌شنویم فلان شخص، فلان آقا با فلان كذا مكّه نرفته؟ چرا نرفته؟ ایشان مستطیع نبودند. كى مى‌گوید مستطیع نبودند؟ این حرف‌ها چیست؟ مستطیع نبودند بروند! مستطیع بودند كه فلان كار را بكنند، مستطیع بودند فلان ساختمان را بسازند، مستطیع بود فلان ... بله؟ مستطیع نبودند؟ حرف‌ها چیست؟ كسى این مطلب را ادا مى‌كند كه به مفهوم شرع و به حاقّ دین پى نبرده و با آن حقائقى كه در بطن احكام شرعى و اوامر و نواهى الهى منطوى است دسترسى پیدا نكرده است و مسائل را صرفاً از دیدگاه ظاهر، آن هم ظاهرى جامد و با نگرشى جمودانه با مطالب نگاه مى‌كند آن وقت این نظر هم مى‌دهد.

 اما آن عارفى كه نسبت به حقائق باطنى و آن ارزش‌ها و آن دُرّهاى ثمینى كه در لابه‌لاى احكام الهى براى تربیت نفوس خداوند قرار داده اطلاع پیدا كرده و با وجدان خود و با قلب و ضمیر خود با این حقائق و واقعیات اشراف پیدا كرده و حقیقت این مسائل را با جان خود لمس كرده، او مى‌داند كه چه خسران و چه ضررى و چه زیانى متوجّه آن افرادى خواهد شد كه با نگرشى بسیط و اجمالى و جمودانه به این مطالب نگاه مى‌كنند و مسائل را سرسرى مى‌گیرند! آن عارفى كه نسبت به حقائق باطنى اشراف و نسبت به احكام شرعى و ادلّه شرعى و مراجع و مستندات شرعى اشراف كامل داشته باشد، ذوجنبتین، جنبه باطن و جنبه ظاهر را با هم، او مى‌تواند پرده از این راز بردارد، او مى‌تواند این مطلب را بیان كند، او مى‌تواند.

 مسئله حج خیلى مسئله مهم است، چطور اینكه فرض كنید اگر براى انسان یك مسئله‌اى پیش بیاید ـ همان‌طورى كه در قضیه قبل عرض كردم ـ مى‌تواند انجام بدهد. انسان مى‌تواند قرض كند و بعد در طول مدّت بپردازد، اگر نمى‌تواند قرض‌

 كند یك مطلب دیگرى است آن تكلیف دیگرى است. اما اگر مى‌تواند از بعضى از مسائل بزند از بعضى از زیاده روى‌ها بزند، نسبت به بعضى از زندگى، حالا فرض بكنید كه در زندگى ماهى دویست‌هزارتومان، سیصدهزارتومان خرجش نباشد ماهى صدهزارتومان خرج كند دویست‌هزارتومان را براى حجّش بگذارد چه اشكال دارد؟ چرا؟ مگر حتماً انسان باید تمام سه وعده غذاى او به یك نحو خاص باشد؟ كجا گفتند؟ كى گفته؟ اتفاقاً خیلى هم ضرر هم دارد. اگر ما نسبت به كیفیت غذا كه ان‌شاءالله بعداً در فصول آینده و جلسات آینده صحبت مى‌كنیم در آنجا خواهیم دید كه ما خیلى هم مى‌توانیم خود را به نحو دیگرى در بیاوریم، ما مى‌توانیم خودمان را به كیفیت دیگرى در بیاوریم.

 امام حسن علیه‌السّلام كه بیست و پنچ بار از مدینه به سفر مكّه رفتند و بعضى از این سفرها را یا اغلبش را ـ من شك دارم ـ با پاى پیاده رفتند[[3]](#footnote-3) درحالتى‌كه شتران و مركب‌هاى راهوار در جلوى آن حضرت حركت مى‌كردند. امام حسن علیه‌السّلام كه نیامد زندگیش را تأمین كند كامل و عیال و تمام و همه‌چیز مرتّب، آن وقت بگوید حالا برویم مكّه. نه، همان زندگى عادى كه بود موقع حجّ مى‌شد بفرمایید برویم. همین كیفیت زندگى عادى همین هم در آنجا. نه این‌طور نبوده. بزرگان كه به مكّه مى‌رفتند كه این‌طور نبوده. مى‌رفتند حتماً فرض كنید كه در فلان هتل و فلان فندق اسكان داده بشوند؟ نه، سابق كه مكّه این‌طور نبوده، مگر سابق مكّه چند

 تا اصلًا منزل داشته؟ همه در درون خیمه‌ها بودند. چطور در عرفات و در منى الآن حجّاج در خیمه‌ها هستند، تمام حجّاج در سنوات قبل یعنى در سنوات صدها سال پیش كه هنوز این نحوه كه فعلًا داریم ما مشاهده مى‌كنیم این برج‌هاى طویل و این كذا. این مسائل كه نبوده اینها كجا بودند؟ اینها خیمه داشتند زیر خیمه، بعد بلند مى‌شدند مى‌آمدند مسجد الحرام دوباره مى‌رفتند زیر خیمه مى‌خوابیدند. به این نحو بوده. یعنى همان‌طورى كه در عرفات و در منى الآن حجّاج هستند حتى نه به این مقدار، خیمه‌هایى كه كولر دارد و با آب فضاى آن محوطه را تبرید كنند و امثال ذلك، نخیر. یك خیمه و چندتا طناب هم به زمین وصل مى‌كردند و فرض كنید كه سیدالشهداء علیه‌السّلام زیر همین خیمه مى‌گرفت مى‌خوابید. امام صادق علیه‌السّلام زیر همین خیمه مى‌گرفت مى‌خوابید. در مكّه همین‌طور بود. یك خیمه همین. بعد هم بلند مى‌شدند، این محل اسكان آنها بود هتل اینها این بود، اتاق اینها این بود. بعد هم بلند مى‌شدند مى‌رفتند در مسجد الحرام زیارتشان را مى‌كردند، طواف مى‌كردند دوباره برمى‌گشتند توى همین هتلشان مى‌خوابیدند! مسئله مكّه در سابق به این نحو بوده.

 حالا ما آمده‌ایم براى خودمان مكّه را جور دیگرى فرض مى‌كنیم. اوّلًا نسبت به حج آن‌طور كه بایدوشاید اهتمام نداریم و حج را فریضه‌اى مى‌دانیم مانند ... یعنى شرط استطاعت را نسبت به این قضیه حتى صحبت است كه اصلًا استطاعت شرط وجوب است یا شرط واجب؟ بعضى‌ها استطاعت را اصلًا شرط واجب مى‌دانند نه شرط وجوب. یعنى قضیه حج را مانند قضیه نماز نمى‌دانند كه تا قبل از اینكه زوال آفتاب بشود و خورشید وسط ظهر بیاید، نماز ظهر اصلًا واجب نیست. وقتى‌كه خورشید آمد و زوال محقّق شد آن موقع نماز واجب مى‌شود. آن وقت طهارت مى‌شود شرط واجب نه شرط وجوب، وضو مى‌شود شرط واجب، یعنى الآن كه‌

 نماز واجب شد، براى نماز باید رفت تحصیل طهارت كرد، باید تحصیل وضو كرد. بعضى از افراد استطاعت را شرط واجب مى‌دانستند اهل علم و دوستان مى‌دانند كه این‌قدر مسئله حج مهم است كانَّ وجوب حج بر ذمّه همه افراد مستقر است، افراد براى تحصیل این استطاعت باید اقدام كنند نه اینكه بگذارند استطاعت به منزل آنها وارد بشود، نه اینكه صبر كنند ببینند استطاعت مى‌آید. نه، خود افراد باید به دنبال استطاعت بروند البته نه از هر راهى و به هر قسمى و به هر كیفى، نه، یك مقدارى، كم‌كم انسان مال را كنار مى‌گذارد یك اندوخته‌اى كم‌كم تحصیل مى‌كند.

 باید مسئله حج در ذهن به عنوان یك اداء دِین جاى بیفتد، استقرار پیدا بكند، آن وقت انسان بدنبال استطاعت حركت كند؛ یعنى به دنبال تحصیل، كم‌كم یك مقدار كنار بگذارد تا اینكه بتواند توفیق پیدا كند. این حج آن وقت حجى است كه انسان به دنبال حضرت ابراهیم علیه‌السّلام حركت كرده. حضرت ابراهیم علیه‌السّلام چطور مى‌آمد حج انجام مى‌داد؟ با هواپیماى دو طبقه صندلىِ كذا مى‌رفت به حج؟! از فلسطین سیصد فرسخ سوار بر مركب مى‌شد، حضرت ابراهیم علیه‌السّلام از آنجا آمد به مكّه و خانه خدا را بنا نهاد، به این نحو بوده. افراد در زمان‌هاى سابق وقتى‌كه حركت مى‌كردند براى حج، گاهى از اوقات شش ماه در راه بودند. حالا ما اگر هواپیما نباشد كه آقا حج واجب نیست. با ماشین، مگر مى‌شود آقا با ماشین رفت آقا خسته مى‌شویم! سه روز، چهار روز، در راه مگر مى‌شود رفت؟ لابد یك روز این هواپیما هم خسته كنند مى‌شود پنج دقیقه و شش دقیقه بایستى كه [رفت!] این نمى‌شود، مسئله چیز دیگر است. نتیجه‌اش این است كه از این نعمت محروم مى‌شویم و به این نعمت نمى‌رسیم و آن فعلیاتى كه خداوند مترتّب بر بروز استعدادهاى ما كرده آن فعلیات براى ما پیدا نخواهد شد. آن حقائق براى ما متجلّى نخواهد شد. این دو مطلبى بود كه مى‌خواستم خدمت رفقا تذكر بدهم.

 اما به دنبال اصل قضیه خیال مى‌كنم دیگر مسئله یك مقدارى زیاد و سنگین شد. یك حكایت از مرحوم آقا نقل كنم و ان‌شاءالله تتمّه مطالب كه برگشتش به مطالب شخصى هست براى جلسه بعد.

 تعهّد نسبت به مسائل، خصوصاً نسبت به مسائل مالى براى سالك یكى از محورهاى اصلى حركت اوست. سالكى كه تعهّد نداشته باشد سالك نیست، هیچ سالك نیست و عدم تعهّد نسبت به این مسائل و كوتاهى نسبت به اینها كم‌كم موجب مى‌شود كه انسان در خودش سنگینى را احساس كند. آن حالتى را كه سابق داشته آن حالت را دیگر ندارد. آقا نمى‌دانیم چرا مثل سابق ما حال نداریم؟ آقا نمى‌دانیم چرا كسل هستیم؟ آقا نمى‌دانیم چرا ما اینطوریم؟ آقا نمى‌دانیم چرا پیشرفت نداریم؟ آقا نمى‌دانیم چرا آن‌جور؟ چرا؟ بروید یك قدرى فكر كنیم تا بدانیم. آقا نمى‌دانیم چرا نفس ما نسبت به مسائل ...؟ سابق یك گذشت‌هایى داشتیم الآن آن‌طور نیستیم. باید ببینیم كه علّتش كجاست؟ اگر قبلًا ما نسبت به بعضى از مسائل توجه نداشتیم الآن عدم توجه به آن مسائل بسیار سخت‌تر و عواقب سلبى بیشترى را بوجود مى‌آورد. الآن آمدیم و ما خود را در این راه مى‌دانیم و درعین‌حال مخالفت مى‌كنیم. سابق چیزى نمى‌دانستیم. سابق توجه نداشتیم و الآن با توجه، اثرات سلبى و اثرات منفى دارد. بعد كم‌كم كار به آنجایى مى‌رسد كه دیگر بین خود و بین واقع پوششى را احساس مى‌كنیم. خود را بسته مى‌بینیم.

 مرحوم آقا رضوان الله علیه ـ این قضیه را دو سه بار براى ما نقل كردند ـ مى‌فرمودند: یكى از بستگان ما در ایران كه بود شاگرد بسیار زرنگى بود و وارد دانشگاه شد و رشته‌اش پزشكى بود و بعد به جراحى رسید. پدرش خیلى فرد مرفّه و متمكّنى نبود، در همان زمان‌هاى سابق یك دكّانى داشت در همین میدان اعدام طهران، دكّان بقّالى و برنج فروشى و قند و شكر و چایى همه جور چیزها، خود من‌

 با مرحوم پدرم در سنین طفولیت چهار ـ پنج سالم بود گاه‌گاهى مرحوم پدر ما كه مى‌خواست صله رحمى كند و به این شخص كه از بستگان نزدیك ایشان بود سرى بزند ما را هم با خودش مى‌برد. من چهار ـ پنج سالم بود و همان مرد هم با آن پیرمردى كه حتى خیلى برایش مشكل بود خیلى به ما محبّت مى‌كرد. گاهى به ما نبات مى‌داد گاهى از این آب نبات‌ها مى‌داد. شكر پنیر یادم است آن زمان‌ها یك چیزهایى بود سفید و اینها به ما مى‌داد. ما هم خیلى خوشمان مى‌آمد هر دو سه هفته‌اى به پدر مى‌گفتیم آقاجان نمى‌رویم دیدن بستگانتان؟ ایشان هم ما را برمى‌داشتند و مى‌بردند و آنجا این هم خیلى محبّت مى‌كرد. پیرمردى بود بسیار محترم، بسیار زاهد، عابد خیلى صحیح، صحیح العمل، بسیار صحیح العمل و بسیار صادق و محل اعتماد همه افراد. مرد عجیبى بود یعنى از نظر كار و اینها واقعاً آن‌طورى كه مبناى شرع بود و مبناى اسلام بود عمل مى‌كرد.

 ما دیگر یك همچنین مسائلى را مگر به خواب ببینیم كه به این نحو برگردد! البته زمان سابق خیلى از افراد این‌طور بودندها الآن عوض شده! الآن دیگر برادر به برادر رحم نمى‌كند، پدر به پسر، پسر به پدر تا چه رسد به افراد دیگر، تمام مسائل دیگر مسائل مادى شده، همه نگرش‌ها دیگر همه نگرش‌هاى مادى شده و متأسفانه آن حقیقت دین كه مى‌بایست همیشه محكم و باعث الفت و وحدت باشد آن دیگر به‌طوركلى حالا اگر نگوییم به‌طوركلى ولى دیگر متأسفانه زمینه‌اى براى او كم باقى مانده.

 ایشان با این وضع و كیفیت كسب مى‌كرد و این پسرش را كه در دانشگاه رفته بود به ادامه تحصیل كمك مى‌كرد و تا اینكه كم‌كم این پزشك مى‌شود و جراح مى‌شود و در همان موقع جراحى عمومى و در همان موقع مى‌گویند كه یك امور جالب و كارهاى جالبى هم از خودش بروز و ظهور پیدا مى‌كرد به‌طورى كه تقریباً مى‌شود

 گفت داشت معروف مى‌شد، مشهور مى‌شد از نظر كار و عمل و سایر مسائل تخصّصى خودش و فرد برجسته‌اى مى‌نمود نسبت به آینده‌اش. تا اینكه این مى‌رود در خارج و در امریكا و همین‌طور پدرش كمك مى‌كند و به این كیفیتى كه عرض كردم با دكان محقّر و با آن وضعیت، پول در مى‌آورد و خرج تحصیل او را در آنجا مى‌كند تا یكى از بهترین و مجرب‌ترین پزشكان معروف آنجا مى‌شود. ظاهراً در جراحى پلاستیك هم جزو نفر اوّل یا اشخاص نفر اول در آنجا شد. كم‌كم سرمایه‌اى بدست مى‌آورد اموال زیادى، مى‌گویند كه خیلى دیگر اموال بدست آورده ـ الآن هم من دیگر اطلاعى ندارم كه آن شخص الآن حیات دارد، فوت كرده یا نه. ظاهراً در یك سفرى كه در زمان شاه از امریكا آمده بود، مرحوم آقا را دیده بود و آن موقع ایشان در طهران بودند، هنوز مشهد مشرّف نشده بودند، بعد دوباره [به امریكا] برگشتند ـ در آنجا زن خارجى مى‌گیرد و البته اواخر عمر دیگر خیلى پشیمان بوده و خیلى احساس ندامت مى‌كرده و زندگى خودش را براى دوستان و برادرانش كه در اینجا هستند و هنوز در قید حیات هستند بر باد رفته نقل مى‌كرده، اصلًا به‌طوركلى زندگى خودش را بر باد رفته مى‌دانسته و خیلى اظهار تأسف. اتفاقاً با مرحوم آقا هم خیلى رفیق بوده در همان زمانى كه ایشان در هنرستان مى‌رفتند و دانشجو بودند خیلى با هم مأنوس بودند و خیلى با هم گرم و صمیمى بودند.

 صحبت اینكه وقتى‌كه آن در آنجا به یك مال و منال و مسائلى مى‌رسد دیگر طبعاً این پدرش نمى‌توانسته كار كند و براى او مخارج بفرستد. دیگر زمین‌گیر شده بوده و آن هم دیگر نیاز نداشته و به‌طوركلى قضیه به یك شكل دیگرى درآمد. پدر او زمین‌گیر و مریض مى‌شود و نیاز به مداوا پیدا مى‌كند و از آن طرف هم یك همچنین مكنتى را نداشته كه این مخارج‌ها را بپردازد. جالب اینكه برادر او یك نامه‌اى براى او مى‌نویسد و مى‌گوید فلانى این پدر ما با یك همچنین وضعیتى تو را

 به اینجا رساند و به این كیفیت، الآن این نیاز دارد، زندگى او منزلى كه در آن دارد وضعیتش، تو مى‌توانى یك كمى، كمى كمى از بسیار كه اصلًا هیچ حساب نمى‌آید، این یك قرانى، یك تومانى كه فرض كنید كه در جیب ما است. به این مقدار هم اگر كمك كنى تو مى‌توانى در این مدت زندگى او را اصلاح كنى و مسائل او را اصلاح كنى.

 مى‌دانید در جواب ایشان چه فرمودند؟! فرمودند: شما خیال مى‌كنید ما مجّانى این پول‌ها را بدست مى‌آوریم؟ التفات مى‌كنید؟ یعنى چقدر باید انسان به آن نهایت دنائت و رذالت و پستى و بهیمیت برسد، فردى را كه پدر او بوده و با آن قسم از درآمد و از كسب او را به اینجا رسانده، تا توانسته الآن به یك همچنین موقعیت و شهرت جهانى تبدیل بشود اما ما مى‌بینیم كه این مسئله توغّل و تعلّق و ارتباط با مادیات و عدم توجه به مبانى انسانى، عدم توجه، كم‌كم كم‌كم مى‌آید اموال را روى هم جمع مى‌كند، به هر مقدار كه اموال جمع شد تعلّق بدن نسبت به آنها بالا مى‌رود.

 توجه! این مسائلى را كه ائمه علیهم السّلام و بزرگان نقل مى‌كنند اینها شوخى نیست ها! نفس یك همچنین خصوصیتى دارد. اینكه دائماً مرحوم آقا مى‌فرمودند باید مراقبه مراقبه مراقبه یعنى این. نگذارى به اینجا برسد. نگذاریم این نفس به اینجا برسد. این نسبت به مسائل مادى‌است. نسبت به مسائل دیگر، نسبت به ریاسات، نسبت به سایر تعلّقات. در همه جا نفس در هر مرتبه‌اى كه بخواهد و برود و تعلّق پیدا بكند، كم‌كم، كم‌كم به یك جا مى‌رسد كه دیگر نمى‌تواند كنده بشود. دیگر در آنجا كنده مى‌شود، اینجا همان جاییست كه آن زنجیرهاى كذایى هم او را نمى‌تواند ببرد. آن‌وقت اینجا جناب حضرت عزرائیل مى‌آید و مى‌خواهد ببیند چطورى مى‌خواهد دیگر این را بكند؟! اینجاست كه فریاد به آسمان مى‌رود.

 اینجا آنجایى است كه مرحوم آقا نسبت به تصدى افراد به بعضى از مناصب این‌طور هشدار مى‌دادند: قبل از اینكه انسان به یك منصبى برود، در تعلّق خودش نسبت به یك منصب حال و هواى دیگرى دارد. ممكن است حتى اول به او پیشنهاد بكنند قبول نكند. نه آقا ما قابل نیستیم، ما اهل دنیا نیستیم، ما چه نیستیم، اینها مال ما نیست. این فلان مى‌آورد و راست هم مى‌گوید ها. راست مى‌گوید دروغ نمى‌گوید. چون هنوز وارد این جرگه نشده، وارد این موقعیت نشده. ولى وقتى‌كه مى‌رود، آن روز اول یك، یك میل، یك میل با روز قبل فرق كرد. روز دوم دو میل، روز سوم سه سانت. هى مى‌رود بالا، هى تصاعدى این ضریب مى‌رود بالا، روز چهارم یك متر، روز پنجم. یك شش ماه كه مى‌گذرد از زمین تا ثریا مى‌بینید با آنچه كه قبل بوده اختلاف دارد. اینجا دیگر نمى‌تواند بكَند. مى‌گویند خب آقا بفرمایید دیگر مگر شما نمى‌گفتید ما قبول نمى‌كنیم؟ چى آقا بفرمایید؟ بیخود كه نمى‌شود بفرمایید. این چى‌چى بفرمایید؟ به همین راحتى بفرمایید، نمى‌شود. آقا شما خودت بودى آن روز اول، نوار را برایت مى‌گذاریم آقا این نوار شما، این صحبت شما، مگر نگفتید ما قابل نیستیم خب الآن هم قابل نیستى دیگر. ا آقا این حرفها چیست؟ ما اینجا آمدیم آبرو بدست آوردیم فلان داریم چكار كردیم.

 اینجاست كه مرحوم آقا مى‌فرمایند: باید فردى متصدى شود كه متصل به امام زمان علیه‌السّلام باشد براى این قضیه است، كه هر روز از آن ناحیه مدد بیاید، هر روز از آن ناحیه كمك بیاید، هر لحظه از آنها بر دل القا بشود و هر لحظه از جانب ولایت بیاید و نگذارد هى تعلّق. از همان، سر همان یك میل نگه مى‌دارد. مالك اشتر از طرف كى مأمور شد به حكومت؟ از طرف مولى امیرالمؤمنین علیه‌السّلام. آن كسى كه آن را مأمور مى‌كند علاوه بر اینكه یك دستورالعمل كه دستور مالك اشتر هست و اینها را برایش مى‌فرستد، علاوه بر او خودش هم هوا را دارد. تا یك خطورى ...

 نیست متصل است، تا یك خطور خلافى مى‌آید او مى‌آید رد مى‌كند. تا یك كارى مى‌خواهد انجام بشود زمینه را درست مى‌كند. اگر هم انجام بشود فوراً یك دستور مى‌آید در آنجا خلاف كردى توبه كن برگرد. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این‌جورى بود.

 در حكومت امام زمان علیه‌السّلام این‌جورى است. امام زمان علیه‌السّلام كه حكومت پیدا مى‌كند، خیال مى‌كنید كه همین‌طورى است؟! تمام افرادى كه از ناحیه حضرت بر امكنه زمین حكومت مى‌كنند از ناحیه باطن با آن حضرت مرتبط هستند تمام آنها. تمام آنها زیر نظر حضرت هستند، تازه غیر از آن مراقبه‌اى كه خودشان مى‌كنند، غیر از آن توجه‌اى كه هر لحظه دارند. مسئله این‌طورى‌ست. اگر مراقبه نداشته باشیم خداى نكرده ممكن است به مرحله تثبیت در ... دیگر خداوند مى‌فرماید: خَتَمَ اللَّهُ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ وَ عَلى‌ سَمْعِهِمْ وَ عَلى‌ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ ... البقرة، ٧ خداوند بر قلبها و چشمها و گوشهاى اینها ختم كرده، مهر كرده. مهر كرده و دیگر قابل باز شدن نیست. معاذ الله و أعاذنا الله من هذه الورطه از این وادى خداوند ما را همیشه حفظ كند. نگذارد كه ما به این مرتبه برسیم.

 ان‌شاءالله امیدواریم همیشه در زیر سایه مقام ولایت، امور ما مورد رضاى آن حضرت قرار بگیرد.

 اللهم صل على محمد و آل محمد

1. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ١٣٩. [↑](#footnote-ref-1)
2. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٥٢ الى ٣٧٥: يا عَلِىُّ! مَن سَوَّفَ الحَجَّ حَتَّى يمُوتَ، بَعَثَهُ اللهُ يومَ القِيمَةِ يهُودِيا أَو نَصرَانِيا. [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل الشيعة، کتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، ج ١١، ص ٧٨، باب ٣٢، حديث ٣؛ وَ بِإسنادِهِ عَن موسَى بنِ القاسِمِ، عَن ابنِ أبى عُمَيرَ، عَن حَمَّادٍ، عَنِ الحَلَبىِّ، قالَ: سَألتُ أبا عَبدالله (عليه‌السّلام) عَن فَضلِ المَشىِ؟ فَقالَ: إنَّ الحَسَنَ بنَ عَلىٍّ قاسَمَ رَبَّهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ حَتَّى نَعلًا وَ نَعلًا، وَ ثَوبًا وَ ثَوبًا، وَ دينارًا وَ دينارًا، وَ حَجَّ عِشرينَ حِجَّةً ماشيا عَلَى قَدَمَيه. [↑](#footnote-ref-3)